

هوا که حامل امواج صوتی است، در گوش وارد میشود، و بر خورد آن برده گوش را تکان میدهد، استخوانهای چکشی و سندان و رکابی این ارتعاشات را از برده گوش گرفته بر روی دریاچه بیضی که در مدخل گوش داخلی واقع شده است؛ منتقل میسازند، دریاچه مزبور بنوبه خود ارتعاشات دریافت شده را بپایه که در میان فضای گوش داخلی است نقل میکند، سلولهای شنوایی که در میان آن مایع پراکنده هستند، متأثر میشوند، و این تأثر را اعصاب شنوایی گرفته بمرکز مخصوصی در مغز؛ انتقال میدهند و بالتبقیه احساس صوت صورت میگیرد.

## درس خداشناسی

باتوجه بآنچه گفته شد؛ آیامیتوان باور کرد که: ساختمان این دستگاه منظم و دقیق از یک منبع شعور و قدرتی سرچشمه نگرفته و سازنده این سازمان مجهز بقوانین صوت آشنا نبوده است؟

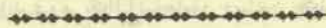
سازمانی که بی بردن باسر آن؛ باین همه دقت و توجه شایان نیازمند است آیامیتوان تصور کرد که پدید آوردن آن بعلم و دانش نیازمند نباشد؟

قرآن کریم که مکرراً موضوع سماع و بصیر (شنیدن و دیدن) را تذکر میدهد، بدون تردید میخواهد این راه اساس توحید و خداشناسی را محکمتر کند و اهیت این دستگاهها را از نظر توحید؛ ثابت و مدلل سازد.

پس از دقت در دستگاه شنوایی اکنون میدانیم که قرآن کریم چه حقیقتی را بر ما گوشزد میکند:

قل هو الٰله انشاکم و جعل لکم الالبصار و الایفئدة قلیالما تشکرون

یعنی: «بگو اوست خدایی که شمارا آفرید و گوش و چشم و دل بشما عطا کرد؛ بسیار کم شکر گذاری میکنید؛» آیه ۲۳ سوره ملک.



## مفاتیح مکتب اسلام

قرن هفتم هجری

علی دوانی

## رضی الدین ابن طاووس

(۲)

## روح بزرگ

رضی الدین علی بن طاووس از مردان ممدودی است که میتوان گفت لحظه ای از یاد خداوند غافل نبود و همواره سعی داشت که کاری برخلاف رضای حق از او سر نزنند. او در این خصوص بفرزندش نیز اکید آسفاش میکند که از نشست و برخاست با مردمی که روح آدمی را کسل و دل را سیاه و ایمان انسان را تباہ میگردانند؛ جدا خودداری کند (۱)

رضی الدین این مطلب را بسیار اهمیت میداد و یادقتی هر چه بیشتر در گفتار و کردار و رفتار خود و مخصوصاً در تالیفات و تصنیفاتش مراعات میکرد. او بهمین جهت تاحدودی میل بگوشه گیری داشت، ولی نه آنطور که وجودش عاطل و باطل بماند.

اوقات او در کمال نظم و ترتیب و انضباط میگذشت. بطور کلی، وی در سفر و حضر از سه حالت بیرون نبود: باسر گرم مطالعات و بررسیهای علمی بود، و با تالیف و تصنیف مینمود، و با بیادات میپرداخت و جز اینها چیزی نمیشناخت!

در شماره گذشته گفتیم که: مستنصر خلیفه عباسی از وی که سید بزرگوار از علمای شیعه بود؛ دعوت کرد که منصب وزارت، مفتی اعظم، نقابت، سفارت، و مشاورت او را بپذیرد ولی چند آنکه اصرار نمود؛ رضی الدین از پذیرفتن آن مناصب عالی خودداری کرد

و کار با نجا رسید که با تمام کسان خود از بغداد بیرون رفت. او قبول آن مناصب و ورود در کارهای دولت بنی عباس را بصلاح دین و دنیای خود نمیدانست، و از خطر رشک و حسادت دشمنان و حسودان امین نبود، و اگر جز این بود از زیر بار برخی از آن مناصب که شایسته شأن دانشمندی علوی و شیعی چون او بود، شانه خالی نمیکرد.

بطوریکه از تاریخ زندگانی وی بخوبی پیداست و خود او در آثار گرانبهایش شرح داده رضی الدین از هر فرصت برای اعلای کلمه حق و تبلیغ دین و رواج مذهب شیهه و هدایت گمراهان و حفظ حدود و ثغور ممالک اسلامی استفاده مینمود. و بموقع تاسرحد قدرت توانامی و همیای خدمت بنوع و نگاهداری ملک و ملت و مذهب دیانت بود، و گاهی که مصلحت اقتضا میکرد با همه گوشه گیری و انزوی از خلق، دامن همت بکمر میزد و باروحی سلحشور آماده کار میشد. برای اثبات این مدعا بموضوع زیر توجه کنید:

#### اقدامات رضی الدین در دفاع از بغداد

در فصل (۱۴۹) کتاب کشف المحجبه؛ که وصیتنامه او برای فرزندش صفی الدین محمد است میگوید: فرزندم؛ لشکر مغول نصبت بر خراسان استیلاء یافتند و سپس چشم طمع ب عراق دوختند و باین سامان آمدند تا آنکه به بیرون بغداد رسیدند.

در آن موقع خلیفه «المستصم بالله» و امیر سپاه «قشمر» بود. خلیفه و امیر سپاه لشکری به بیرون شهر فرستاده بودند و در داخل شهر هم مردم را تشویق بجهاد میکردند؛ و همه از هجوم لشکر مغول سخت وحشت افتاده بودند. من چون وضع را وخیم دیدم نامه ای بامیر سپاه نوشتم که نامه مرا بخلیفه نشان دهد و از وی اجازه بگیرد تا من بدون اینکه زره بپوشم و نقراتی با خود بردارم بمسئولیت خود و با همین لباس روحانی نزد سران مغول بروم و آنچه در قوه دارم برای عقد صلح و مراجعت آنها اعمال کنم و تا نتیجه نگیرم برنگردم؛ ولی خلیفه و امیر سپاه پیشنهاد مرا نپذیرفتند.

من از کوشش خود مأیوس نشدم. شخصی را که از نزدیکان خلیفه و ارکان دولت بود و با من سابقه دوستی داشت ملاقات نمودم و از وی خواستم که از خلیفه برای من اجازه بگیرد تا من در این لحظات حساس با اتفاق بر ادم رضا و فرزندان محمد بن محمد ایرانی (۸) و شخصی که بزبان مغولان آشنا باشد از شهر بیرون برویم، و با سران مغول در زمینه صلح گفتگو

(۱) مقصود محمد بن محمد آوی دانشمند بزرگ شیعه است که از مردم آوّه ساوه بوده است.

کنیم، شاید خداوند شر آنها را از این مملکت بر طرف سازد.

شخص درباری گفت: ما میترسیم رفتن شما با این وضع ساده باعث کسر شأن دولت شود و شمارا فرستادگان رسمی مابدانند!

من گفتم: شما هر کس را میخواهید همراه ما بفرستید تا اگر مانند سران مغول از جانب شما صحبت کردیم و گفتیم ما فرستادگان خلیفه هستیم، گردن ما را بزنند و سرهای ما را برای شما بیاورد.

من چون خود را فرزند پیغمبر (ص) و این کشور اسلامی میدانم؛ وظیفه خود دانستم که در این موقع خطیر بیایم و درباره سرنوشت دین و ملت با شما گفتگو کنم تا با اتفاق برای دفع این خطر چاره ای بجوئیم. اکنون اگر تقاضای من پذیرفته شد فیها و گرفته من در پیشگاه خدا و پیغمبر (ص) معذور خواهم بود!

شخص درباری چون این را شنید جامی را بمن نشان داد و گفت: در اینجا بنشین تا من برگردم. ظواهر ما نشان میداد که او رفت و تقاضای مرا بسمع خلیفه رسانید، ولی چون بعد از مدتی برگشت گفت: «هر وقت در این باره احتیاج پیدا کردیم شما اجازه خواهید داد؛ زیرا این مغولان در بیرون شهر تنها دست بفارت زده اند و سر کرده ای ندارند که شما نزد او رفته وارد مذاکره صلح و سازش شوید. اینها لشکر پراکنده ای ایش نیستند و فقط برای غارتگری باینجا آمده اند!!»

#### رضی الدین لقب النقیبا

لشکر مغول شهر بغداد را محاصره کردند و بقدری کار را بر مردم سخت گرفتند که بالاخره مرکز خلافت یا نصد ساله بنی عباس سقوط کرد و مغولان تا ناری مانند بلای آسمانی بشهر بغداد ریختند و بقتل عام اهالی پرداختند مستعم آخر بن خلیفه عباسی را ندمال کرده و بساط خلافت را برچیدند و دمار از روزگار آنها بر آوردند ترس و وحشت همه جا را فرا گرفت و وسیل خون در کوچه و بازار بغداد جاری شد؛ بطوریکه آب دجله از خون مقتولین رنگین شد؛ شرف الدین محمد یکی از برادران رضی الدین هم در این بلای عمومی کشته شد.

رضی الدین در کتاب اقبال صفحه (۵۸۶) شرح میدهد که چگونه روز بیست و هشتم محرم سال ۶۵۶ هلاکو خان مغول بغداد را فتح کرد؛ و او در خانه اش واقع در «مقنبه» بغداد با حالت ترس و هراس و ناراحتی میگنراند. و در صفحه (۶۸۸)

میگوید در آن بیم و هراس روز دهم ماه صفر (چند سال بعد هلاکو مرا طلبید و منصب تقابت و نظارت بر امور علویین و علماء و زهاد را بمن تفویض کرد، و من هم بدینوسیله توانستم بسیاری از دوستان و بستگان و برادران دینی را از خطر مرگ نجات دهم و این را افتخاری برای خود میدانم که تا زنده ام فراموش نمیکنم.

گویند: چون هلاکو منصب تقابت را بر رضی الدین واگذار نمود؛ او این بار نیز خواست نپذیرد ولی حکیم بزرگ خواجه نصیر الدین طوسی بوی گوشزد کرد که اگر امتناع ورزید جانش در معرض خطر قرار خواهد گرفت؛ ناچار در سال ۶۶۱ هجری طی جشن باشکوهی بسمت تقیب التقیابی ممالک اسلامی منصوب گشت و تا پایان عمر یعنی سال ۶۶۴ که بدرود حیات گفت در این سمت باقی بود، بگفته ابن فوطی در «الحوادث الجامة» چون رضی الدین وفات کرد، جنازه اش را به نجف اشرف آورده مدفون ساختند و بطوریکه «در عمدة الطالب» مینویسد بعد از وی منصب تقابت بفرزند ارشدش صفی الدین محمد و بعد از او بفرزند کوچکترش رضی الدین علی مؤلف کتاب «ذوائد الفرائد» رسید، و بعد از او فرزندش قوام الدین احمد بن علی و پس از وی فرزند او نجم الدین عبدالله بن احمد و بعد از او برادرش عمر بن احمد بسمت تقابت انتخاب شد.

### آثار وجودی و فکری او

رضی الدین با استفاده از برنامه مرتب و منظمی که در زندگی برای خود تنظیم کرده بود توفیق یافت که در طول زندگی پر حادثه خود که هر چند سالی در شهری میگذشت منشا آثار بسیاری شود و پیش از سی جلد کتاب بزرگ و کوچک بر مطلب و کم نظیر که بعضی چندین جلد و جمماً در حدود پنجاه جلد میشود، و همه در ردیف بهترین کتب شیعه است، از خود بیاد کار بگذارد که از جمله این چند کتاب است:

محابة النفس، طرائف، جمال الاسبوع، الاصطفاء در تاریخ ملوک و خلفاء، اسمع السعود؛ فرحة الناظر؛ لهوف؛ مهج الدعوات؛ روح الاسرار؛ غیث سلطان الوری؛ مصباح الزائر؛ مصباح المتعجب؛ ملاحم وفتن، فرج المهموم در تاریخ علمای نجوم.

رضی الدین دانشمندی خوش طینت و سیدی اصیل و پاکدل و سخنوری ذوقنون و بسیار پرهیزکار بوده است. بطوریکه نزد خاص و عام و سلطان و رعیت و شیعه و سنی و زیدی محترم و بزرگوار میزیست. در کشف المحجبة برای فرزندش شرح میدهد که با چند نفر از علمای اهل تسنن و زیدی در پیرامون بحثهای گوناگون مذهبی پرداخته و با مناظرات

منصفانه و دلپذیر و دلایل محکم و منطقی خود آنها را قانع ساخت و شیعه نمود (۱). از جمله در پایان مناظره جالبی بایکی از فقهای اهل سنت در حرم کاظمین (ع) که فقیه سنی سخنان پر مغز او را تحسین کرده و میباید؛ ناگهان شخصی از پشت سر بیرون آمده روی دست و پای او افتاده و بنای بوسیدن گذارد و گریه را سرداد هر چه رضی الدین از هویت او سؤال نمود؛ مرد ناشناس از معرفی خود، امتناع ورزید؛ و چون از فقیه مزبور جويا شد گفت، وی از فقهای مدرسه نظامیه است (۲).

روزی که به تکلیف میر سید جشن بگیرد

رضی الدین در کتاب کشف المحجبه بفرزندش صفی الدین محمد و دیگران سفارشات جالبی نموده که از جمله موضوعات زیر است:

**ای فرزندی!** هنگامیکه بالغ شدی و خداوند تو را بشرف کمال عقل مفتخر گردانید و بجائی رسیدی که قابلیت داشتی برای خدا نشست و برخاست کنی و با اوسن بگوئی و در پیشگاه مقدسش کمر خدمت به بندی؛ تاریخ آن موقع را یادداشت کن و آنرا نزد خدا بهترین اوقات خود قرار ده و عید بگیر و هر سال که سن مبارک بآن وقت رسید شکر گذاری و صدقه دادن و خدمتگذاری خدارا که در آن لحظه گوهر عقل بتو موهبت کرده و بشرافت دنیا و آخرت راهنمایی فرموده است؛ تجدید کن!

**ای فرزندی!** خواهرت «شرف الاشراف» را نیز اندکی پیش از آنکه به بلوغ برسد نزد خود خواندم و احکامی را که خداوند از هتکام تکلیف بوی دستور داده و از او خواسته است برای او شرح دادم و تفصیل آنرا در کتاب «بهجة الثمره» نوشته ام (۳).

**ای فرزندی!** اگر من با فضل و عنایت حضرت باری تعالی زنده ماندم هر سال روزی را که توبت تکلیف مشرف شده ای؛ جشن خواهم گرفت و برابر با پانزده سالی که از عمرت گذشته است یکصد و پنجاه دینار (اشرفی) از قرار هر سال ده دینار؛ بشکرانه این نعمت عظمی در راه خداوند بفقرا میدهم. فلذا این مقدار بدلم خطوط کرده است و اگر بتوانم بیشتر اتفاق میکنم.

اگر پیش از رسیدن باین آرزو رخت بسوی او کشیدم و چشم از دنیا فروبستم بتو و غیر

(۱) فصل ۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲

(۲) > ۹۸

(۳) فصل ۱۰۳

تو وصیت میکنم که روز بالغ شدن و به تکلیف رسیدن خودتان را عید بدانید و جشن بگیرید و بشکرانه این موهبت در راه خدا انفاق کنید؛ سپس بیالین قیصر من بیاو آنچه خداوند بتو ارزانی فرموده و هر کاری دو آنروز نموده‌ای برای بدت نقل کن که از بزرگان گذشته روایت شده که مردگان سخنان کسانی را که بدیدن آنها می‌آیند و مردمی که اهل ایمان و یقین میباشند؛ میشوند (۱).

(۱) فصل ۱۰۴

## يك تذکر لازم

**خوانندگان گرامی!** شما ممکن است فکر کنید اگر در سال وجه اشتراك خود تأخیر کنید؛ این وجه جزئی چندان تفاوتی برای دفتر مجله نخواهد داشت، در حالی که تنها شما نیستید که این فکر را میکنید؛ وقتی عده دیگری هم همین فکر شما را بکنند مجله را در يك بن بست ناراحت کننده‌ای قرار خواهند داد.

بنابر این اگر علاقه مندیید که این خدمت بزرگ علمی و دینی بکار خود ادامه دهد هم امروز (اگر وجه اشتراك خود را نپرداخته‌اید) بوسیله نمایندگان گه‌های شهرستانها یا مستقیماً بآدرس **دقم - دفتر مجله مکتب اسلام** ارسال دارید.

از نمایندگان شهرستانها نیز خواهش میکنیم در اولین فرصت وضع خود را بدقت مجله روشن فرمایند.

سید عبدالکریم هاشمی نژاد

مقاله وارده

## مکتب اسلام و مطبوعات

میگویند: مشروطیت چهار رکن دارد که رکن چهارم آن مطبوعات است. اما روش مطبوعات این مرز و بوم بانسان حق میدهد که بگوید: اینکاش مشروطیت بیش از سه رکن نداشت و رکن چهارم یعنی مطبوعات یکباره منهدم میشد، زیرا اینهمه جراید و مجلاتی که در کشور ما منتشر میشود (بناستثنای عده بسیار معدودی از آنها) نتیجه‌ای جز ایجاد فساد اخلاق و شکستن سد عفت و فاسد کردن اخلاق دختران و پسران جوان، نداردند.

اکثریت قریب باتفاق جراید و مجلات کشور ما بهترین صفحات خود را وقف معرفی زنان آلوده و رقصه‌های هولیود مینمایند، بسیاری از مدیران جراید و مجلات کشور ما با معرفی چشم واپرو بقیه اعضا ستاره‌های سینما، نان میخورند، امروز صفحات جراید و مجلات پر از مقالات خلاف عفت و داستانهای شهوت انگیز و راهنماییهای جنسی بد دختران و پسران و معرفی ملکه‌های زیبایی و کشیدن عکسهای نیمه عریان آنان و معرفی بهترین فیلم سینماها و خلاصه دعوت پسران و دختران جوان بآزادی مطلق است.

مثل اینکه هر چیزی که موجب ترقی و تمالی ملل دیگر میشود، در این مملکت موجب نکبت و بدبختی میگردد؛ زیرا مطبوعات، که تنها برای بالا بردن سطح افکار عمومی و بیدار کردن افراد خواب آلوده و هدایت اجتماع بوجود آمده است در این کشور جراید ایجاد انصراف فکری و در هم ریختن اساس عفت و اخلاق، عمل دیگری انجام نمیدهد، روش اکثریت مطبوعات کشور ما انسان را بیاد نوشته‌د کتر آلکسیس کارل فرانسوی میباندازد؛ نامبرده